

درباره انقلاب فرهنگی

بی نام

[منتسب به لوئی آلتوسر]



درباره انقلاب فرهنگی

انتشارات میر

بی نام

[منتسب به لوئی آلتوسر]

ترجمه ی شهاب آشکار

فهرست

۷	سخنی با خواننده
۱۱	مقدمه ی مترجم انگلیسی
۱۳	درباره ی انقلاب فرهنگی
۱۶	۱- تحلیل سیاسی انقلاب فرهنگی
۲۷	۲- انقلاب فرهنگی و اصول تئوریک مارکسیستی
۴۱	یادداشت ها
۴۴	منابع و مراجع

سخنی با خواننده

چین. ۱۹۶۶. به فراخوان مائو تسه تونگ انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی با شعار «شورش بر حق است» و «مقر فرماندهی را بمباران کنید» آغاز شد و طی مدت کوتاهی کل کشور را در نوردید و میلیون ها کارگر و دهقان و جوان انقلابی را فعالانه درگیر خود نمود. این نخستین گام های یک مبارزه ی توده ای ۱۰ ساله ی پر پیچ و خم بود که هدف اساسی آن ارتقاء جهان بینی و اندیشه ی توده ها، فعال شدن هر چه بیشتر آنها در رهبری سیاسی و بدست گرفتن ابتکار عمل، تعمیق و گسترش دستاوردهای سوسیالیسم بسوی کمونیسم و مبارزه با عوامل و سازوکارهای اعاده ی سرمایه داری در چین سوسیالیستی بود. در سطح جامعه ی چین، واکنش ها نسبت به انقلاب فرهنگی متنوع و متضاد بود. افراد بنا به جایگاه شان در صفوف مبارزه ی طبقاتی و طریق برخورد با امواج انقلاب فرهنگی، موضعی له یا علیه آن اتخاذ کردند. فعالان در آن شرکت کردند، نسبت به آن خنثی بودند یا علیه آن موضع گرفتند. در سطح جهان و علی الخصوص در درون جنبش کمونیستی بین المللی نیز توجه عظیمی به سوی انقلاب فرهنگی جلب گردید. جنبش های اجتماعی رادیکال و انقلابی در ورای دیوار چین و حتی در درون کشورهای

امپریالیستی نسبت به انقلاب فرهنگی واکنش نشان دادند. انقلاب فرهنگی بواسطه ی تاکتیک ها و روش ها و سیاست کلان مسلط بر آن، جایگاهی خاص در میان مبارزان کمونیستی یافت که چندی پیش بواسطه ی پلمیک های حزب کمونیست چین علیه روزیونیسم حزب کمونیست شوروی و انشعاب در جنبش کمونیستی هر چه رادیکال تر شده بودند. انقلاب فرهنگی فراتر از مرزهای چین مهر خود را بر پیشانی جنبش های مترقی و حق خواهانه ی اجتماعی سال های ۶۰ و علی الخصوص جنبش های رادیکال و انقلابی اروپا و امریکای شمالی کوئید و الهام بخش مبارزات آنان شد. به همین واسطه متفکرین و فعالین کمونیست خود را ملزم یافتند تا به بررسی و مذاقه در این «واقعیت تاریخی بی سابقه» دست بزنند.

متنی که در ادامه خواهید خواند پیش از هر چیز گویای واقعیت و اهمیت تاریخی انقلاب فرهنگی و واقعیت و اهمیت واکنش ها و مواضع سیاسی نسبت به آن در قلب اروپا و در آستانه ی اوج گیری جنبش های رادیکال و انقلابی دهه ۶۰ است.

«درباره ی انقلاب فرهنگی» برای اولین بار در سال ۱۹۶۶ در اولین شماره ی *دفاتر مارکسیستی لنینیستی ارگان اتحادیه دانشجویان کمونیست (م.ل)* منتشر شد. این سازمان از اتحادیه ی دانشجویی وابسته به حزب کمونیست فرانسه که خط روزیونیستی بر آن مسلط شده بود، منشعب گردید. نفس نگارش و انتشار این اثر نمایانگر اهمیت حیاتی موضع گیری کمونیست های انقلابی له یا علیه انقلاب فرهنگی چین، در مبارزه ی آنها در برابر جریان های روزیونیستی و سازشکار است. موضع گیری ای که نمی تواند «بطریقی ساده و اتوماتیک وار و بدون هر گونه بررسی» رقم بخورد و از این رو است که این نوشته سعی می کند تا با تحلیل دقیق و همه جانبه ی سازوکارها و تضادهای انقلاب فرهنگی بر مبنای اصول مارکسیسم، درکی درست از آن ارائه دهد. می توان گفت این تحلیل کوتاه که یکی از اولین واکنش های تئوریک به واقعیت انقلاب فرهنگی است

نه تنها در کلیت خود به طرز درخشانی صحیح و راهگشا به حقیقت است، بلکه بر مبنای اصول مارکسیستی و با اشاره ای تیز بینانه به مسائل کلیدی «ادامه ی انقلاب تحت سوسیالیسم»، شناخت هر چه عمیق تر و صحیح تر از انقلاب فرهنگی را میسر می سازد و بالاتر از آن، از علم کمونیسم در برابر تفاسیر اکونومیستی، دترمینیستی و غیره از مارکسیسم که انقلاب فرهنگی را بواسطه ی درگیری در حوزه های مشخص مبارزه ی طبقاتی، اساساً مغایر مارکسیسم می دانند، دفاع می کند. شاید امروز و با رجوع به تحلیل های هر چه عمیق تر، کامل تر و مبسوط تر از انقلاب فرهنگی بتوان بدرستی ادعا کرد برخی از جوانب و جزئیات بحث ها و تحلیل های نویسنده ی «درباره ی انقلاب فرهنگی» قابل نقد، دارای کمبود و حتی کهنه و منقضی است. اما به همین نسبت می توان مدعی شد که تحلیل های صحیح تر، کامل تر و مبسوط تر متاخر نه تنها در خصوص انقلاب فرهنگی بلکه کلیت مبحث «ادامه ی انقلاب تحت سوسیالیسم» اساس مشترکی با «درباره ی انقلاب فرهنگی» داشته و چه بسا حاصل ادامه و در عین حال تکامل مفاهیم و مباحث «درباره ی انقلاب فرهنگی» و نوشته هایی از این دست بوده و خواهند بود.

انتشارات *Décalages* به تازگی مقاله ی «درباره ی انقلاب فرهنگی» را همراه با ترجمه ی انگلیسی آن منتشر کرده که در برابر نام مولف اثر، «بی نام» و «منتسب به لوئی آلتوسر» درج شده است. منابع دیگر تاریخی، طرز تفکر، موضع گیری های سیاسی و همچنین شیوه ی نگارش این متفکر و فیلسوف کمونیست نیز حاکی از احتمال قوی نگارش این اثر به دست او است. در میان منابع فارسی در این رابطه تنها می توان به «واقع بین باش، آنچه را ممکن نیست طلب کن! / جنبش مه ۶۸ و مائوئیسم/ مصاحبه با امیر حسن پور» از «انتشارات نشریه دانشجویی بذر» اشاره کرد. حسن پور در صفحه ی ۴۱ می گوید: «بیوگرافی نویسان آلتوسر گفته اند که نفوذ او در بین جوانان چپ فرانسه

بویژه از ۱۹۶۵ تا مه ۱۹۶۸ بسیار وسیع بود. در واقع بلافاصله بعد از شروع انقلاب فرهنگی در ۱۹۶۶، آلتوسر مقاله ای تحت عنوان «درباره ی انقلاب فرهنگی» نوشت که در مجله ی گروه مائوئیستی اتحادیه ی جوانان کمونیست منتشر شد و اعلام کرد که این انقلاب یک فاکت «تاریخی بدون سابقه» و «دارای اهمیت عظیم تئوریک است.» با این وجود، نظر به اینکه نگارش این اثر توسط آلتوسر قطعی نیست، ترجیح دادیم در اینجا اختصاصاً به سیستم فکری و نقطه نظرات او در رابطه با انشعاب در جنبش کمونیستی بین الملل، ضدیت با رویزیونیسم و دفاع از مارکسیسم، لنینیسم، اندیشه ها و آموزه های مائو تسه تونگ، رادیکالیسم انقلابی و سایر حوزه ها نپردازیم. اما در همین حین گفتنی است که تاثیر سیستم فکری و فلسفی آلتوسر، تاکید او بر رادیکالیسم انقلابی و حتی مسائل فرعی تر نظیر شیوه ی مباحثه ی او بر متفکرین و فعالین انقلابی جوان تر این دوره انکار ناپذیر است. بر فرض اینکه این نوشته نه توسط آلتوسر بلکه توسط دیگری نوشته شده باشد نیز نمی توان نادیده گرفت که نویسنده چه بسیار تحت تاثیر بنیان های تئوریک و سیاسی آثار و اندیشه های او و نیز شیوه ی استدلالی و مباحثه ی او بوده است.

«درباره ی انقلاب فرهنگی» از ترجمه ی انگلیسی به فارسی برگردانده شده و سپس جهت تطبیق به متن اصلی مراجعه شده و بدین واسطه پاره ای از نواقص که در ترجمه ی انگلیسی موجود بود، رفع گردیده است. عبارات فارسی درون کروشه یا پرانتز که با پسوند «- م» مشخص شده اند از مترجم فارسی بوده و عبارات لاتین (فرانسوی) درون کروشه از مترجم انگلیسی است. در قسمت منابع و مراجع لینک دسترسی به نسخه ی اصلی اثر و ترجمه ی انگلیسی درج گردیده است. در پایان گفتنی است هر گونه انتشار این اثر، بی اعتنا به حق کپی رایت و چیزهایی نظیر آن، آزاد آزاد است و نیز هرگونه دخل و تصرف در ترجمه که به انتقال بهتر و دقیق تر مفاهیم یاری رساند،

مایه ی خرسندی و استقبال ما خواهد بود. از دوستان و همراهان «انتشارات میر» می خواهیم که ما را از انتقادات و پیشنهادات و کمک های خود محروم نسازند.

انتشارات میر - بهمن ۹۲

پیشگفتار مترجم انگلیسی

متنی که پیش رو دارید ترجمه‌ی مقاله‌ای است که در شماره‌ی نوامبر-دسامبر ۱۹۶۶ *دفاتر مارکسیستی لنینیستی*^۱، بدون امضا منتشر گردید. این مجله توسط دانشجویان بخش *École Normale Supérieure* اتحادیه‌ی دانشجویان کمونیست (UEC) در اواخر ۱۹۶۴ آغاز به کار کرد. اولین شماره‌ی آن در دسامبر ۱۹۶۴ بیرون آمد. در دسامبر ۱۹۶۶ این نشریه «ارگان تفوریک و سیاسی» اتحادیه جوانان کمونیست (مارکسیست لنینیست) شد؛ گروهی که پس از انشعاب از UEC تشکیل شده بود. مجله طی شماره‌ی نوامبر-دسامبر ۱۹۶۶ موضع آنتاگونیستی فزاینده‌ای علیه «رویزیونیسم» حزب کمونیست فرانسه اتخاذ کرد. دو شماره‌ی اول مجله پس از انشعاب، به نوبه‌ی خود به «انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی» اختصاص یافته است. در شماره‌ی اول، متن پیش رو به چشم می‌خورد که بعد ها به لوئی آلتوسر نسبت داده شد.

جیسین‌ای. اسمیت

درباره ی انقلاب فرهنگی

بی نام

[منتسب به لوئی آلتوسر]

یک کمونیست هر موضعی هم که در رابطه با انقلاب فرهنگی چین اتخاذ کند اما محق نیست با این امر، بطریقی ساده و اتوماتیک وار و بدون هر گونه بررسی و تنها به مثابه ی واقعیتی در میان واقعیت ها و به مثابه ی بحثی در میان بحث ها «برخورد کند».

مقدم بر هر چیز، انقلاب فرهنگی یک بحث نیست: انقلاب فرهنگی در درجه ی نخست یک واقعیت تاریخی است؛ یک واقعیت بی سابقه در تاریخ.

[انقلاب فرهنگی - م] یک واقعیت تاریخی قابل تقلیل به شرایطش نیست، تصمیمی نیست که «در پرتو»ی مبارزه ی حزب کمونیست چین بر علیه «رویزیونیسم مدرن» یا در پاسخ به محاصره ی سیاسی و نظامی چین اتخاذ شده باشد. یک واقعیت تاریخی با افقی دراز مدت و دارای اهمیتی عظیم است؛ بخشی از سیر تحول انقلاب چین است؛ نمایشگر یکی از مراحل آن، یکی از جهش های آن است؛ ریشه هایش عمیقاً در گذشته ی انقلاب چین فرو رفته و تدارک دهنده ی آینده ی آن است. همچنین،

[انقلاب فرهنگی - م] به همان ترتیب که به انقلاب چین تعلق دارد، متعلق به جنبش کمونیستی بین‌المللی است.

بنابراین انقلاب فرهنگی یک واقعیت تاریخی است که باید لنفسه، در استقلال و عمق خود و بدون تقلیل پراگماتیک به این یا آن جنبه از تلاقی^۲ جاری مورد بررسی قرار گیرد. علاوه بر این، انقلاب فرهنگی یک واقعیت تاریخی استثنایی است. از یک سو یک واقعیت تاریخی بی سابقه است و از سوی دیگر، از لحاظ تئوریک بسیار قابل توجه است. مارکس، انگلس و لنین همواره صریحاً گفته اند مطلقاً ضروری است که به زیرساختی^۳ سوسیالیستی که بوسیله ی انقلاب سیاسی بنا شده، یک روستا^۴ /ایدئولوژیک متناظر - که سوسیالیستی است - بخشید. برای اینکه این امر رخ دهد، انقلابی ایدئولوژیک، انقلابی در ایدئولوژی توده ها لازم است. این تز بیانگر یک اصل بنیادین در تئوری مارکسیستی است.

لنین بشدت به این ضرورت آگاه بود و حزب بلشویک در این زمینه تلاش های عظیمی را بکار بست. اما شرایط به اتحاد شوروی سوسیالیستی این مجال را نداد تا یک انقلاب ایدئولوژیک توده ای را در دستور کار بگذارد.

حزب کمونیست چین اولین حزبی است که بواسطه ی کاربست ابزارهایی نوین، خود و توده ها را در این مسیر قرار داده و اولین حزبی است که این انقلاب ایدئولوژیک - که عبارت «انقلاب فرهنگی» بدان اختصاص یافته - را در دستور کار گذاشته است.

این همگرایی^۵ میان یک تز تئوریک مارکسیستی که تا کنون در سطح تئوریک باقی مانده و یک واقعیت تاریخی جدید که تحقق این تز است، بدیهتاً نباید هیچ کمونیستی را بی تفاوت بگذارد. این همگرایی نمی تواند جز جلب توجه عظیم سیاسی و نیز تئوریک را برانگیزد.

البته نوظهوری، اصالت و فرم های غیر منتظره ای که این رویداد بخود گرفته نمی تواند شگفت انگیز و مبهوت کننده نباشد و انواع و اقسام پرسش ها را بر نیانگیزد. خلاف این مایه ی تعجب است.

در چنین شرایطی، اتخاذ موضع بدون یک بررسی مقدماتی جدی جایز نیست. یک کمونیست از فاصله ای که ما با انقلاب فرهنگی داریم، نمی تواند درباره ی آن اظهار عقیده و بنابراین قضاوت کند بدون آنکه لا اقل بطور کلی، رؤس سیاسی و تئوریک انقلاب فرهنگی را بر مبنای اسناد اصلی در دسترس و در پرتوی اصول مارکسیستی مورد تحلیل قرار داده باشد.

یعنی اینک:

۱- ما باید قبل از هرچیز انقلاب فرهنگی را به مثابه یک فاکت سیاسی تحلیل کنیم که این نیازمند توجه توامان به موارد زیر است.

- تلاقی سیاسی که [انقلاب فرهنگی - م] در خلال آن روی می دهد.

- وظایف^۶ سیاسی که ایجاد می کند.

- ابزارها و روش هایی که بدست می آورد و بکار می بندد.

۲- سپس ما باید این فاکت سیاسی را در پرتو اصول تئوریک مارکسیستی (ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک) بررسی کنیم و از خود بپرسیم که آیا این فاکت سیاسی در تطابق با این اصول تئوریک هست یا نه.

بدون این تحلیل دوگانه که در آن واحد، هم سیاسی و هم تئوریک است - تحلیلی که در اینجا تنها می توانیم شمائی خلاصه از آن ارائه دهیم - حقیقتاً برای کمونیست های فرانسوی ممکن نیست که درباره انقلاب فرهنگی قضاوت کنند.

۱- تحلیل سیاسی انقلاب فرهنگی

الف) تلاقی انقلاب فرهنگی

حزب کمونیست چین در اعلامیه های رسمی خود بر علل سیاسی بنیادین برای [به راه انداختن- م] انقلاب فرهنگی تاکید داشته است. (همچنین نک. به «۱۶ نکته» خلاصه برداری حزب کمونیست، سرمقالات رن مین ریائو).

در کشورهای سوسیالیستی، بعد از تکمیل کم و بیش تحول سوسیالیستی مالکیت بر ابزار تولید، هنوز این مسئله باقی می ماند: چه راهی را باید در پیش گرفت؟ آیا باید تمام مسیر را تا انتهای انقلاب سوسیالیستی پیمود و رفته رفته به کمونیسم گذار نمود؟ یا برعکس، در نیمه ی راه متوقف شد و به سوی سرمایه داری بازگشت؟ این سوالی است که به شکلی حاد در برابر ما قرار گرفته است. (سرمقاله رنمین ریائو، ۱۵ آگوست ۱۹۶۶)

بنابراین انقلاب فرهنگی بطور روشن و صریح، به مثابه ی یک پاسخ سیاسی به یک سوال بی نهایت دقیق سیاسی پیش گذاشته شده است. سوالی که بشکلی «حاد» و «قاطع» تبیین گردیده است.

این سوال قاطع، سوالی مبتنی بر واقعیت است که در یک تلاقی سیاسی معین، در برابر حزب کمونیست چین قرار گرفته است.

کدام تلاقی؟

این تلاقی، آنچنان که بعضی مفسرین معتقدند، در اساس خود یک تلاقی «جهانی»، یعنی درگیری جدی ای که به واسطه ی حمله ی امریکا بر علیه جنبش رهایی بخش ویتنام جنوبی و دولت سوسیالیست جمهوری دموکراتیک ویتنام و تهدیدهای نشانه رفته علیه چین تحریک گردیده، نیست. تلاقی ای که انقلاب فرهنگی را توضیح می دهد در اساس خود، امر داخلی سوسیالیسم است.

همچنین این تلاقی در اساس خود، حاصل «کشمکش» بین حزب کمونیست چین و حزب کمونیست اتحاد شوروی نیست. این کشمکش تا آنجا که به انقلاب فرهنگی مربوط می شود، نسبتاً فرعی است. علی الخصوص اینکه انقلاب فرهنگی «پاسخ»ی به این «کشمکش» و مجادله ای براه افتاده توسط حزب کمونیست چین بر علیه حزب کمونیست اتحاد شوروی نیست. انقلاب فرهنگی به پرسش بنیادین دیگری پاسخ می دهد که این کشمکش تنها جنبه یا تاثیری از آن است.

تلاقی انقلاب فرهنگی حاصل مسائل جاری سیر تحول انقلاب سوسیالیستی چین است. حزب کمونیست چین آنگاه که می گوید «این سوالی است که به شکلی حاد در برابر ما قرار گرفته است» درباره ی چین صحبت می کند. در واقع، حزب کمونیست چین این «راه حل» را به دیگر کشورهای سوسیالیستی پیشنهاد نمی دهد و آن ها را دعوت نمی کند تا درگیر انقلاب فرهنگی خود شوند. اما کاملاً واضح است که تلاقی انقلاب فرهنگی تنها محدود به مسائل سیر تحول انقلاب چین نیست. تلاقی تمام کشورهای سوسیالیستی بطور مستقیم یا غیر مستقیم در درون تلاقی چینی درگیر است. تلاقی چینی در واقع به مثابه ی مورد مشخص تلاقی کشورهای سوسیالیستی به مفهوم عام، نمودار می شود.

ما برای فهم مسئله‌ی بنیادین و قاطعی که مبنای تلاقی سیاسی انقلاب فرهنگی را تشکیل می‌دهد، باید به دنبال این بگردیم که این مسئله در کجا بروز کرده است. ما نباید درباره‌ی این تلاقی دچار اشتباه شویم. نباید این مسئله را در تلاقی جهانی (تجاوز امپریالیستی) یا در تلاقی «کشمکش احزاب کمونیست چین و شوروی» بجوئیم. بلکه - م] باید آن را در تلاقی انقلاب سوسیالیستی چین و بطور عام تر، در حدود تلاقی درونی کشور های سوسیالیستی جستجو کنیم.

بگذارید بیاد آوریم که یک کشور سوسیالیستی چیست.

[کشور سوسیالیستی - م] کشوری است که در آن یک انقلاب سیاسی سوسیالیستی (کسب قدرت در شرایط تاریخی متفاوت، اما در راستای دیکتاتوری پرولتاریا) و سپس یک انقلاب اقتصادی (اجتماعی کردن ابزار تولید، برقراری مناسبات تولیدی سوسیالیستی) رخ داده است. بنابراین کشور سوسیالیستی، تحت دیکتاتوری پرولتاریا، «ساختمان سوسیالیسم» را عملی می‌سازد و برای انتقال به کمونیسم در موعد مناسب تدارک می‌یابد. این پروسه‌ای بسیار طولانی مدت است.

اینک از دیدگاه حزب کمونیست چین، بررسی انتقادی تجارب مثبت و منفی انقلاب های سوسیالیستی - پیروزی ها و شکست ها، مشکلات، پیشرفت و درجه‌ی تعالی آن ها (در اتحاد شوروی، کشورهای سوسیالیستی اروپای مرکزی، یوگوسلاوی، چین، کره شمالی، ویتنام شمالی و کوبا) - نمایانگر این است که هر کشور سوسیالیستی، حتی اگر پیش تر اجتماعی کردن ابزار تولید را «کمابیش» به انجام رسانده باشد، خود را با یک مسئله‌ی قاطع رو در رو یافته، می‌یابد یا خواهد یافت: دو «راه» [پیش رو - م].

این مسئله در ادامه شرح داده خواهد شد. ما آن را به شکل پرسش‌هایی تبیین خواهیم کرد.

آیا در هیچ یک از مراحل مختلف گذار انقلابی یک فرماسیون اجتماعی از سرمایه داری به سوسیالیسم و سپس به کمونیسم، خطر واقعی و عینی «پس رفت»^۸ وجود ندارد؟ آیا این خطر نتیجه ی سیاست های اتخاذی حزب انقلابی، درستی و نادرستی آن ها نه تنها در خط عمومی، بلکه همچنین در جزئیات کاربست آن نیست؟ بوسیله ی این سیاست ها چگونه سلسله مراتب^۹ و مفصل بندی^{۱۰} وظایف تعیین می شود و سازوکارهای وظایف^{۱۱} (اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک) برقرار می گردد؟ آیا منطق و ضرورتی در این سازوکارها وجود ندارد، چنانکه بتوانند کشور سوسیالیستی را وادار به «پس رفت» «به سوی سرمایه داری» نمایند؟ بعلاوه آیا این خطر به واسطه ی وجود امپریالیسم، ابزارهای (اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک) آن، حمایت هایی که می تواند از برخی عناصر مشخص درونی یک کشور سوسیالیستی بعمل آورد، قبضه ی برخی خلاءها^{۱۲}ی کشور (نک. به ایدئولوژی) و بهره گیری از سازوکارهای آن در راستای خنثی سازی و بهره برداری سیاسی از آن و سپس تسلط اقتصادی بر آن تشدید نمی شود؟

با توجه به این خطر عمومی و با بهره گیری از عبارت هایی که حزب کمونیست چین متداولاً بکار می بندد، آیا صرفاً بر اساس این فاکت که یک کشور انقلاب دوگانه ی سیاسی و اقتصادی خود را تکمیل کرده، می توان گفت که آینده سوسیالیسم در آن کشوری قطعاً، بطور برگشت ناپذیر و صد درصد تضمین شده است؟ آیا نمی تواند به سوی سرمایه داری پس رفت کند؟

آیا ما تا کنون نمونه ای از چنین «پس رفتی» را در یوگوسلاوی نداشته ایم؟ پس آیا امکان ندارد یک کشور سوسیالیستی که شاید حتی برای مدتی طولانی شکل یا اشکال ظاهری (اقتصادی، سیاسی) سوسیالیسم را حفظ کرده، تمام مدت بدانها محتوای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی کاملاً متفاوت داده باشد (سازوکار احیای

سرمایه داری) و تمام مدت اجازه داده باشد تا رفته رفته بدست امپریالیسم از لحاظ سیاسی خنثی شده و سپس مورد بهره برداری قرار گیرد و از لحاظ اقتصادی تحت سلطه کشانده شود؟

این است مسئله ی ملازم تز حزب کمونیست چین درباره ی خطر «پس رفت» یک کشور سوسیالیستی به سوی سرمایه داری. بر مبنای این تز عمومی می توانیم بگوئیم که کشورهای سوسیالیستی دائماً خود را با گزینش یکی از «دو راه» رو در رو می بیند. این انتخاب، حتی امروز، در شرایط مشخص می تواند فوق العاده بحرانی گردد. پس نظر به نتایج بدست آمده در انقلاب کشورهای سوسیالیستی، دو راه در برابر آنها گشوده است:

- راه انقلابی، که فراتر از دستاوردهای فتح شده، پیشگام حرکت بسوی تحکیم و تحول سوسیالیسم و آنگاه گذار به کمونیسم است؛

- راه قهقرایی، که در این سوی دستاوردهای فتح شده می ماند و بسوی خنثی سازی و سپس بهره کشی سیاسی و آنگاه سلطه ی اقتصادی و «هضم»^{۱۳} کشور سوسیالیستی توسط امپریالیسم عقب نشینی می کند: راه «پس رفت به سوی سرمایه داری».

پس انتخاب میان دو راه چنین است: یا «توقف در میانه ی راه» که در حقیقت، به معنای پس روی است یا عدم «توقف در میانه ی راه» که همانا گام برداشتن به پیش است.

در متون رسمی چینی راه اول [ذکر شده در پاراگراف فوق - م] به اختصار به عنوان «راه سرمایه داری» (مسئله ی «رهبرانی که راه سرمایه داری را در پیش می گیرند») و راه دوم نیز به اختصار، به عنوان «راه انقلابی» مشخص شده اند.

چنین است مسئله ی سیاسی عمده ای که بواسطه ی تلاقی سیاسی انقلاب فرهنگی مطرح گردیده است.

ب) وظایف سیاسی انقلاب فرهنگی

انقلاب فرهنگی در چین، پاسخی به این پرسش و راه حلی برای این مسئله ارائه می دهد. این در رابطه با چین؛ اما واضح است که راه حل به اندازه ی مسئله، چه در محدوده و چه در تاثیراتش، به مراتب از تلاقی چینی فراتر می رود.

حزب کمونیست چین می گوید: ما بر سر یک دوراهی قرار داریم. باید انتخاب کنیم: یا در میانه ی راه متوقف می شویم، که در این صورت در واقع و حتی اگر خلاف این را ادعا کنیم، راه پس رفت، «راه سرمایه داری» را در پیش گرفته ایم و یا تصمیم می گیریم که به پیش حرکت کنیم، گام های ضروری را بر داریم و رهرو «راه انقلابی» باشیم.

دقیقاً در این نقطه ی تلاقی چینی است که انقلاب فرهنگی پا به میدان می گذارد. حزب کمونیست چین اعلام می کند که به منظور تحکیم و پیشروی سوسیالیسم در چین، به منظور تضمین آینده ی آن و حفاظت از آن در برابر هرگونه خطر پس رفت در دراز مدت، باید به دو انقلاب پیشین، یعنی انقلاب های سیاسی و اقتصادی، انقلاب سومی را افزود: یک انقلاب/ایدئولوژیک توده ای.

حزب کمونیست چین این انقلاب ایدئولوژیک توده ای را انقلاب فرهنگی پرولتری می نامد.

هدف نهایی انقلاب فرهنگی تحول ایدئولوژی توده ها و جایگزینی ایدئولوژی فئودالی، بورژوازی و خرده بورژوازی که هنوز در توده های جامعه ی چین نفوذ دارد، با ایدئولوژی نوین توده ها، ایدئولوژی پرولتری و سوسیالیستی - و بدین ترتیب، اعطای روستا ساخت/ایدئولوژیک متناظر به زیر ساخت اقتصادی و روستا ساخت سیاسی سوسیالیستی - است.

این هدف نهایی، وظیفه ی بلند مدت انقلاب فرهنگی را تعیین می کند. انقلاب فرهنگی تنها می تواند یک پروسه ی بسیار طولانی مدت باشد.

اما هدف نهایی، از این پس، منوط به مسئله‌ی اساسی حاکم بر این تلاقی است: مسئله‌ی تقاطع پیش رو، مسئله‌ی دو راه.

در تمام متون رسمی چینی با ایجاد سلسله مراتبی از وظایف جاری، مفصل بندی این هدف روشن و برجسته می‌گردد: جنبش در سیر حرکت خود، مقدمتاً کسانی را هدف می‌گیرد که موقعیت‌های رهبری را در حزب اشغال کرده و راه سرمایه داری را در پیش گرفته‌اند. بنابراین از درون حزب که همه چیز بدان وابسته است، از درون خود حزب است که انقلاب فرهنگی باید آغاز شود، در حالیکه بطور همزمان در تمام قلمروهای دیگر نیز بسط و گسترش می‌یابد. انقلاب فرهنگی بشکلی فوری و بلاواسطه یک پرسش را در برابر رهبران قرار می‌دهد. همان پرسش اساسی؛ این که کدام راه را در پیش خواهند گرفت و قصد دارند کدام راه را در پیش بگیرند: «راه سرمایه داری» یا «راه انقلابی».

این وظیفه‌ی اساسی بدور از هر ابهامی، مسئله‌ی اساسی که انقلاب فرهنگی بدان پاسخ می‌دهد را نمایان می‌سازد.

البته، انقلاب فرهنگی از این نقطه به بعد اهداف دیگری را دنبال می‌کند. نظر به اینکه ایدئولوژی در تمام پراتیک‌های یک جامعه‌ی معین حاضر است، انقلاب فرهنگی نیز بیش تر به آن فرم‌های ایدئولوژی که در پراتیک‌های اقتصادی، سیاسی، پداگوژیک و غیره درگیرند، مربوط می‌گردد.

در تمام این حوزه‌ها، انقلاب فرهنگی در چشم انداز وظایف بلند مدت خود، وظایفی کوتاه مدت تعیین می‌کند. تمام این‌ها در وهله‌ی نهایی، در راستای حل مسئله‌ی اساسی به هم متصل می‌شوند: مسئله‌ی دو راه.

ج) ابزار ها و روش های انقلاب فرهنگی

تا آنجا که به ابزار و روش های انقلاب فرهنگی بر می گردد، بر این اصل متکی هستند که انقلاب فرهنگی می بایست انقلابی توده ای باشد که ایدئولوژی توده ها را متحول می کند و این، کار خود توده هاست.

مسئله تنها تحول ایدئولوژی یا اصلاح درک برخی روشنفکران یا معدودی از رهبران نیست؛ مسئله حتی تحول ایدئولوژی، صرفاً در حزب کمونیست هم نیست. با وجودی که چنین کارهایی ضروری است، [اما - م] مسئله تحول ایده ها، طرز تفکر، روش عمل و سنت های [moeurs] توده های کل کشور یعنی صد ها میلیون دهقان، کارگر و روشنفکر است.

چنین تحولی در ایدئولوژی توده ها تنها می تواند کار خود توده ها باشد که در و از طریق سازمان های توده ای دست به عمل می زنند.

پس سیاست حزب کمونیست چین مشتمل است بر وسیع ترین امکان توسل به توده ها و داشتن حداکثر اطمینان به آنها و دعوت تمام رهبران سیاسی به پیروی بدون درنگ و حتی بدون هرگونه تخطی گستاخانه از این «مشی توده ای». لازم است به توده ها اجازه دهیم سخن بگویند و به ابتکار عمل آن ها اعتماد داشته باشیم. در هر جنبشی / اشتباهات بطور اجتناب ناپذیری اتفاق می افتد: اشتباهات در طی جنبش تصحیح می شوند، توده ها در عمل و بواسطه ی عمل، خود را آموزش می دهند. اما باید به هر قیمتی که شده از تحدید یا وقفه ی پیشاپیش در جنبش، به این بهانه که «امکان» اشتباه و افراط وجود دارد، اجتناب کنیم: این امر می تواند جنبش را به شکست بکشاند. همچنین لازم است از قبل پیش بینی شود که مقاومت هایی بعضاً جدی در برابر جنبش توده ای بوجود خواهد آمد: طبیعی است. چرا که انقلاب فرهنگی شکلی از مبارزه ی طبقاتی است. این مقاومت ها ممکن است از سوی نمایندگان طبقات حاکم

سابق و همچنین در موارد مشخص از سوی توده‌هایی که گمراه یا مورد سوء استفاده واقع شدند و حتی از سوی برخی رهبران حزبی سر بزند. لازم است که با هر کدام از این موارد به طریق متفاوت برخورد گردد، دشمنان از دوستان تمیز داده شوند و در میان مخالفین، مابین عناصر متخاصم و تزلزل‌ناپذیر، رهبرانی که به راه خود چسبیده‌اند یا دچار اشتباه شدند، کسانی که مردد و کسانی که سست‌عنصر هستند تمایز قائل شد.^{۱۴} در هیچ موردی حتی علیه دشمن طبقاتی بورژوا (جنایت‌ها باید طبق قانون مجازات گردد)، نه به «ضرب» و خشونت، بلکه همواره باید به استدلال و اقناع متوسل گردید.

توده‌ها تنها در سازمان‌های توده‌ای می‌توانند دست به عمل بزنند. اصیل‌ترین و خلاقانه‌ترین ابزارهای انقلاب فرهنگی در سازمان‌های ویژه برای انقلاب فرهنگی، سازمان‌هایی مجزی از دیگر سازمان‌های مبارزه‌ی طبقاتی (اتحادیه و حزب) نمود یافت. سازمان‌های ویژه برای انقلاب فرهنگی، سازمان‌های مبارزه‌ی طبقاتی ایدئولوژیک هستند.

به نظر می‌رسد این سازمان‌ها اساساً در نتیجه‌ی ابتکارهایی از پائین (ایجاد محافل، گروه‌های مطالعه، کمیته‌های مردمی) بوجود آمده‌اند. همانند آنچه لنین در رابطه با شوراهای انجام داد، حزب کمونیست چین نیز اهمیت این سازمان‌ها را تصدیق کرد، از آن‌ها حمایت کرد و الگوی آن‌ها را برای کل انقلاب فرهنگی و در میان کارگران، دهقانان، روشنفکران و جوانان بسط و گسترش داد.

حزب کمونیست چین در پیوند دادن این سازمان‌های جدید با سازمان‌های قدیمی‌تر و این وظایف جدید با وظایف قدیمی‌تر، بسیار دقیق و محتاط است. این بدان علت است که ما باید دائماً بیاد داشته باشیم که انقلاب فرهنگی تحت هدایت حزب انجام می‌گیرد و اینکه اهداف انقلاب فرهنگی هم در کارخانه و هم در مزارع، باید بطور مداوم با اهداف از پیش تعیین شده برای «آموزش سوسیالیستی» ترکیب شود؛ اینکه

سازمان های دانشجویی نباید نه در کارخانه ها و نه در بخش های دهقانی، آنجا که کارگران و دهقانان انقلاب فرهنگی خود را به اجرا در می آورند دخالت کنند؛ اینکه انقلاب فرهنگی نباید مانعی بر تولید باشد بلکه باید بدان کمک کند و قس علیهذا.

در همین حین، حزب کمونیست چین اعلام می کند که این سازمان های توده ای جوانان، اصولاً جوانان شهری و از این رو عمدتاً متشکل از محصلین دبیرستان و دانشگاه هستند که غالباً پیشگامی جنبش را بر دوش دارند. این واقعیت ماجراست، اما اهمیت سیاسی آن واضح است. از یک سو، در چین سیستم آموزشی که جوانان در آن تعلیم می یافتند (نباید فراموش کنیم که مدرسه همواره، حتی در ادوار جهش های تاریخی عمیقاً تاثیر خود را بر انسان ها گذاشته است) در واقع برج و باروی ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی بود. از سوی دیگر در یک کشور سوسیالیستی، جوانان که مبارزات و جنگ های انقلابی را تجربه نکرده اند، مقوله ای بسیار ظریف و حساس را تشکیل می دهند که سهمی عمده در رقم خوردن آینده دارد. جوان، نه به صرف این واقعیت که در یک کشور سوسیالیستی دنیا می آید و نه تنها با بزرگ شدن و شنیدن داستان های استثمار اسلاف خود، انقلابی نمی شود. او اگر علیرغم تمام انرژی های جوانی اش، به علت نارسایی های سیاسی به ورطه ی اغتشاش یا «خلاء» ایدئولوژیک بیافتد، تسلیم فرم های ایدئولوژیک «خودبخودی»^{۱۵} می شود که بشکلی لاینقطع این «خلاء» را پر می کنند: ایدئولوژی های بورژوازی و خرده بورژوازی، خواه به ارث رسیده از گذشته ی ملی خودی و خواه وارداتی از خارج. این فرم ها نقاط اتکای طبیعی خود را در پوزیتیویسم^{۱۶}، امپریسیسم^{۱۷} و تکنیک گرای^{۱۸} «سیاست گریز»^{۱۹} نخبگان و دیگر متخصصین می یابند. در عوض اگر کشور سوسیالیستی یک انقلاب کبیر را به جوانانش محول کند و اگر آنها را در این امر آموزش دهد، جوانان نه تنها برای تحول ایدئولوژی موجود در انقلاب فرهنگی شرکت خواهند کرد بلکه با مبارزه علیه ایدئولوژی بورژوازی خود را ارتقاء داده و ایدئولوژی

خود را نیز متحول خواهند کرد. ایدئولوژی، از هر نوعش بر جوانان بیشترین تاثیر را دارد. پرسش این است که کد/م ایدئولوژی باید بر جوانان یک کشور سوسیالیستی تاثیر گذارد. این یک پرسش مهم سیاسی است که انقلاب فرهنگی بطور کلی، بدان پاسخ می دهد. سازمان های جوانان انقلاب فرهنگی پاسخگوی این پرسش نزد جوانان هستند.

در نهایت، باید گوشزد کرد که فراخوان برای انقلاب فرهنگی، توسل به توده ها، فراخوان برای ایجاد سازمان های توده ای انقلاب فرهنگی و روش های آن منجمله شرایط انتقاد از رهبرانی که «راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند» ساخته و پرداخته ی حزب کمونیست است و از این رو [است که حزب - م] سازمان اساسی، مرکزی و رهبری انقلاب چین باقی می ماند. این نیز باید مورد توجه قرار گیرد که حزب با بیشترین تاکیدها، قانون تئوریک و پراتیک انقلاب فرهنگی، قانون عالی حاکم بر آن را چنین تعیین کرده است: «ندیشه ی مائو تسه تونگ»، که کاربست مارکسیسم لنینیسم برای تجربه ی انقلاب و سوسیالیسم در چین و مارکسیسم لنینیسم غنی شده بواسطه ی تجربه است و در شکل مستقیماً قابل دسترس برای توده ها تبیین شده است.

بنابراین انقلاب فرهنگی نه ستایش «خودانگیختگی» کور توده هاست و نه یک «ماجراجویی» سیاسی. توسل به توده ها، اعتماد به توده ها و ایجاد سازمان های توده ای با نیازها و امکانات توده ها در تطابق است. اما در همان حین، انقلاب فرهنگی تصمیم آگاهانه ی حزب است؛ بر یک تحلیل علمی از شرایط، و بنابراین بر اصول تئوری و پراتیک مارکسیستی متکی است. قانون عالی انقلاب فرهنگی، هم در تئوری و هم در پراتیک مارکسیسم لنینیسم است.

چنین است تلاقی، اهداف، ابزار و روش های انقلاب فرهنگی.

۲- انقلاب فرهنگی و اصول تئوریک مارکسیستی

طبعاً، این تحلیل سیاسی از انقلاب فرهنگی مجموعه ای تام و تمام از مسائل تئوریک را پیش می گذارد.

انقلاب فرهنگی طی تصمیماتش، پاره ای تزه‌های تئوریک جدید را پیش می گذارد: خطر پس رفت یک کشور سوسیالیستی به سوی سرمایه داری، ادامه مبارزه ی طبقاتی در رژیم سوسیالیستی بعد از تحول کمابیش مناسبات تولیدی، ضرورت یک انقلاب ایدئولوژیک توده ای و سازمان های توده ای ویژه برای این انقلاب و غیره.

آیا این تزه‌های سیاسی جدید مطابق تئوری مارکسیستی است یا خیر؟

الف) تز محوری که مهمترین مسائل تئوریک را طرح می کند تز مربوط به امکان «پس رفت» یک جامعه سوسیالیستی به سوی سرمایه داری است. این تز با بسیاری از باورهای تثبیت شده در تفاسیر ایدئولوژیک از مارکسیسم (تفاسیر مذهبی، اولوسیونیستی^{۲۰} و اکونومیستی^{۲۱}) در تعارض است.

در واقع فکر کردن به این تز محال بود اگر مارکسیسم اساساً فلسفه ی مذهبی تاریخ بود که با نمایش سوسیالیسم به مثابه هدفی که تاریخ بشری همواره در راستای آن حرکت کرده، آن را تضمین می نمود. اما مارکسیسم فلسفه ی تاریخ نیست و سوسیالیسم هم «پایان» تاریخ نیست.

فکر کردن به این تز محال بود همچنین اگر مارکسیسم نوعی اولوسیونیسم بود. در تفسیر اولوسیونیستی از مارکسیسم، ترتیب توالی شیوه های تولیدی الزامی و تضمین شده است: برای مثال شما نمی توانید از فراز یک شیوه تولیدی «جهید». این تفسیر اصولاً با خط کشیدن دور هر گونه خطر «پس رفت» به ما تضمین می دهد که همواره داریم به پیش حرکت می کنیم: از سرمایه داری تنها می توانیم به پیش، به سوی سوسیالیسم و از سوسیالیسم به سوی کمونیسم و نه به عقب، به سوی سرمایه داری گام برداریم.

و وقتی اولوسیونیسم بنا به ضرورت ناچار است «پس رفت» را بپذیرد، فکر می کند که پس رفت، بازگشت به فرم های کهنه ی گذشته است که فی نفسه بلاتغییر باقی مانده اند. اما مارکسیسم، اولوسیونیسم نیست. برداشت آن از دیالکتیک تاریخ، عقب افتادگی ها^{۲۱} [décalages]، اعوجاج ها^{۲۳}، پس رفت های بی تکرار^{۲۴}، جهش ها و غیره را بر می تابد. با این وصف از نظر مارکسیسم کشورهای معینی می توانند «به سوسیالیسم گذار کنند» بدون آنکه نیازی به «عبور» از سرمایه داری داشته باشند. برای همین است که پس رفت به یک شیوه تولیدی اصولاً سپری شده نیز ممکن است (به یوگوسلاوی نگاه کنید). اما باز هم به همین علت، این پس رفت یک بازگشت ناب و ساده به گذشته، به یک گذشته ی دست نخورده و بسوی فرم های کهنه تر نیست: این امر (پس رفت به سرمایه داری - م) از طریقی متفاوت انجام می گیرد، گنجاندن فرم های نوین (ظاهراً سوسیالیستی) در نظامی مبتنی بر شیوه ی تولید سرمایه داری و ایجاد یک فرم سرمایه داری ناب تحت «ظاهر» سوسیالیستی.

و سر انجام تز «پس رفت» محال بود اگر مارکسیسم نوعی اکونومیسم بود. در تفسیری اکونومیستی از مارکسیسم، صرفاً با الغای بنیان های اقتصادی طبقات اجتماعی می توانیم بگوییم که طبقات اجتماعی، بهمراه آن مبارزه ی طبقاتی، ضرورت دیکتاتوری

پرولتاریا و بنابراین ماهیت طبقاتی حزب و دولت از میان رفته اند. - به عبارت دیگر می توانیم اعلام کنیم که پیروزی سوسیالیسم «بطور قاطع تضمین» گردیده است. اما مارکسیسم، اکونومیسم نیست.

ب) یک طبقه ی اجتماعی در واقع نه تنها بواسطه ی موقعیت اعضای آن در مناسبات تولیدی و بنابراین بواسطه ی مناسبات تولیدی بلکه در همین حین بواسطه ی جایگاه اعضایش در مناسبات سیاسی و ایدئولوژیک، که تا مدتی طولانی بعد از تحولات سوسیالیستی مناسبات تولیدی، همچنان مناسبات طبقاتی باقی می ماند، تعیین می گردد.

شکی نیست که اقتصاد (مناسبات تولیدی) در وهله ی نهایی^{۲۵} تعیین کننده ی یک طبقه اجتماعی است، اما مبارزه ی طبقاتی یک سیستم را تشکیل می دهد و در سطوح مختلف (اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک) عمل می کند؛ تحول یک سطح باعث نمی شود که اشکال مبارزه ی طبقاتی در دیگر سطوح از میان بروند. بدین ترتیب مبارزه ی طبقاتی می تواند مدتی طولانی پس از نابودی کمابیش کامل بنیان های اقتصادی طبقاتِ دارا در جامعه ی سوسیالیستی، در سطح سیاسی و بیش از همه در سطح ایدئولوژیک به شکلی واقعاً حاد ادامه یابد.

پس اساساً در رابطه با فرم های سیاسی و بویژه ایدئولوژیک مبارزه ی طبقاتی است که طبقات اجتماعی تعیین می شوند: بسته به اینکه در مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک در کدام صف قرار می گیرند.

این بدان معنا نیست که تعیین طبقات اجتماعی بوسیله ی اقتصاد معلق می ماند. در کشورهای سوسیالیستی و بنا به مرحله ی تاریخی شان، مناسبات اقتصادی معینی پا برجا می مانند (لا اقل تولید کالایی کوچک مقیاس که لنین را بسیار به خود مشغول کرده

بود) که موجب پایه ای اقتصادی برای تمایز میان طبقات و برای مبارزه ی طبقاتی هستند. همچنین تفاوت های قابل توجه در میزان درآمد می تواند به مثابه ی حمایت اقتصادی از تمایزات لازم برای بقای مبارزه ی طبقاتی که اساساً در خارج از حوزه ی اقتصادی یعنی در حوزه سیاسی، و بیش از همه در حوزه ی ایدئولوژیک رقم می خورد، نقش ایفا کنند.

ج) این نکته ای اساسی است: تز «پس رفت» بدین اشاره می کند که در یک تلاقی معین در تاریخ کشور سوسیالیستی، حوزه ی ایدئولوژیک می تواند نقطه ای استراتژیک باشد که همه چیز در آنجا حل و فصل می گردد. پس در حوزه ی ایدئولوژیک است که دو راهی واقع شده است. آینده به امر ایدئولوژیک وابسته است. در مبارزه ی طبقاتی ایدئولوژیک است که سرنوشت (پیشرفت یا پسرفت) یک کشور سوسیالیستی رقم می خورد.

تاکید این تز بر امکان غالب بودن نقش امر ایدئولوژیک در تلاقی سیاسی تاریخ جنبش کارگران تنها می تواند در تعارض با «مارکسیست ها» ی اکونومیست، اولوسیونیست و مکانیک گرا^{۲۶} قرار گیرد که در واقع هیچ چیز از دیالکتیک مارکسیستی نمی دانند. برای آن ها که تضاد اصلی و فرعی، جوانب اصلی و فرعی تضاد، جابجایی تضادهای فرعی و اصلی و جابجایی جوانب اصلی و فرعی تضاد و غیره را با هم اشتباه می گیرند^{۲۷} و خلاصه برای آن ها که تعیین کنندگی اقتصاد در وهله ی نهایی را با تعیین کنندگی یک وهله ی مشخص (اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک) در یک شیوه ی تولیدی مشخص یا تلاقی سیاسی مشخص اشتباه می گیرند، این امر تنها مایه ی بهت و حیرت است.

بنابراین تصمیم و اقدام به انقلاب فرهنگی، به تصریح دو تز منجر می شود:

۱ - در یک کشور سوسیالیستی، سیر «پس رفت» می تواند از قلمروی ایدئولوژیک آغاز شود؛ تاثیری که به شکلی فزاینده بر قلمروی سیاسی و سپس بر قلمروی اقتصادی اعمال خواهد گردید، از قلمروی ایدئولوژیک می گذرد.

۲ - با به راه انداختن انقلاب در حوزه ی ایدئولوژیک و با رهبری مبارزه ی طبقاتی در حوزه ی ایدئولوژیک است که می توان مانع این پروسه شد و آن را به ضد خود تبدیل کرد و یک کشور سوسیالیستی را به مسیری دیگر، به «راه انقلابی» هدایت کرد.

تز اول صریحاً بدین معناست: وقتی یک کشور سوسیالیستی بنیان های اقتصادی طبقات اجتماعی کهن را ملغی نمود، ممکن است گمان برد که طبقات و بنابراین مبارزه ی طبقاتی را برانداخته است. ممکن است گمان برد که مبارزه ی طبقاتی را با پیروزی به سرانجام رسانده است، در حالیکه مبارزه ی طبقاتی در قلمروی سیاسی و بیش از همه در قلمروی ایدئولوژیک ادامه می یابد. ندیدن مبارزه ی طبقاتی در ناب ترین شکل خود [par excellence] در قلمروی ایدئولوژیک به معنای واگذار کردن حوزه ی ایدئولوژیک به ایدئولوژی بورژوایی و واگذار کردن زمین و میدان به رقیب است. اگر رقیب در میدان باشد، بدون اینکه به عنوان رقیب شناخته شود و با آن به عنوان رقیب برخورد شود، پس این اوست که بازی را می برد و نباید از این که او بر زمین و میدان چیره است تعجب کنیم. این امر می تواند به برقراری سازوکارهای ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی که به احیای سرمایه داری رهنمون می شود، منتج گردد. می تواند به خنثی سازی سیاسی، آنگاه بهره برداری سیاسی از و سپس سلطه ی اقتصادی بر کشور سوسیالیستی توسط امپریالیسم منتج گردد. در واقع محال است که یک کشور سوسیالیستی بتواند برای مدتی طولانی سوسیالیستی باقی بماند، اگر عملاً بر این تضاد استوار شده باشد: زیرساخت سوسیالیستی و روساخت ایدئولوژیک بورژوایی.

انقلاب فرهنگی بر مبنای این تضاد چنین استنتاج می‌کند: باید در حوزه ی ایدئولوژیک انقلابی را به انجام رسانیم تا به کشور سوسیالیستی دارای زیرساخت سوسیالیستی، یک روساخت ایدئولوژیک سوسیالیستی ببخشیم.

این تزاها چیز تازه ای نیستند و به کرات در [آثار- م] مارکس و لنین یادآوری شده اند. مارکس می‌گفت که برای هر زیرساختی می‌بایست روساختی متناظر با آن وجود داشته باشد و در یک انقلاب سوسیالیستی تنها حوزه های سیاسی و اقتصادی نیستند که باید بنیان ها و فرم های خود را تغییر دهند بلکه علاوه بر آن، حوزه ی ایدئولوژیک نیز باید چنین کند. لنین به روشنی از ضرورت حیاتی یک انقلاب فرهنگی سخن می‌گفت.

آنچه تازه است، این است که این تز تئوریک، امروز در دستور کار سیاست عملی یک کشور سوسیالیستی قرار گرفته است. برای اولین بار در تاریخ جنبش کارگران، یک کشور سوسیالیستی عملی کردن این تز را ضروری و خود را توانا به انجام آن یافته است.

کافی نیست بگوییم که این تز یک هسته ی کلاسیک دارد. پراتیک اجرایی کردن آن که به نوبه ی خود، این تز تئوریک و اصولی که بر شالوده ی آن بنا گردیده را توضیح می‌دهد، امری کاملاً نوین است. به راه انداختن یک انقلاب توده ای بدون آموختن چیزهای جدید هم درباره ی ایدئولوژی و هم درباره ی توده ها غیر ممکن است. ما شروع به درک این قضیه می‌کنیم که انقلاب فرهنگی تنها بر مبنای تزاها تئوریک موجود پدید نمی‌آید: انقلاب فرهنگی ما را متوجه دانش های تئوریکی می‌کند که پراتیک انقلاب به آن ها نیاز دارد و آن ها را تولید می‌کند.

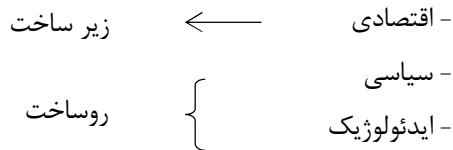
د) بدینسان است که انقلاب فرهنگی اصول مارکسیستی را در خصوص ماهیت امر

ایدئولوژیک بکار می‌بندد.

انقلاب فرهنگی در حقیقت به معنی انقلاب در قلمروی ایدئولوژیک است.

قلمروی ایدئولوژیک چیست؟

تئوری مارکسیستی نشان می دهد که همه ی جوامع سه سطح، وهله یا قلمروی مشخص را شامل می شوند.



این «سطوح» به ترتیبی پیچیده به یکدیگر متصل شده اند. این سطح اقتصادی است که در وهله ی نهایی تعیین کننده است. وقتی ما از تشبیه معماری استفاده می کنیم (مثل خانه: زیرساخت/ روساخت) می گوئیم که یکی از سطوحِ روساخت، سطح ایدئولوژیک است. این کار را می کنیم تا به موقعیت آن در ساختار اجتماعی (روساخت و نه زیرساخت)، استقلال نسبی آن نسبت به سطوح سیاسی و اقتصادی، و در همین حین وابستگی های آن به سطوح سیاسی و اقتصادی اشاره کنیم.

در عوض اگر بخواهیم شکل کنکرت وجود سطح ایدئولوژیک را نشان دهیم، بهتر است که آن را با سیمان مقایسه کنیم تا با طبقه ای از یک ساختمان. سطح ایدئولوژیک در تمام فضاهای خانه نفوذ می کند: در رابطه ی افراد با تمام پراتیک هایشان، با تمام ابژه هایشان، در رابطه ی آنها با علم، تکنولوژی، هنر، در رابطه شان با پراتیک اقتصادی و پراتیک سیاسی، در مناسبات «شخصی» آنها و غیره. سطح ایدئولوژیک آن چیزی است که در یک جامعه، جداگانگی های خواه تکنیکی و خواه طبقاتی را از هم متمایز می کند و به هم می چسباند. سطح ایدئولوژیک، واقعیت عینی واجب برای وجود همه ی جوامع است.

مادامیکه که سطح ایدئولوژیک، مناسبات «تجربی»^{۲۸} افراد را با شرایط وجودی، پراتیک ها، اژه ها، طبقات، مبارزات، تاریخ و دنیای آنها و غیره تنظیم می کند، در ماهیت خود فردی یا سوژکتیو نیست.

مانند تمام «سطوح» اجتماع، سطح ایدئولوژیک نیز از مناسبات عینی اجتماعی ساخته شده است. درست به این علت که مناسبات اجتماعی (اقتصادی) تولیدی وجود دارد، مناسبات اجتماعی سیاسی و «مناسبات اجتماعی ایدئولوژیک» نیز وجود دارند. عبارت اخیر توسط لنین («در دوستان مردم چه کسانی هستند؟») استفاده شده است. این [عبارت - م] باید دقیقاً اخذ گردد. برای شناختن سطح ایدئولوژیک، باید این مناسبات اجتماعی و آنچه این مناسبات از آن ساخته شده اند را بشناسیم.

واقعاً این مناسبات از چه ساخته شده اند؟ آن ها نه تنها از نظام های ایده-ارائه^{۲۹}، بلکه علاوه بر آن از نظام های کردار-رفتار^{۳۰} و بنابراین هم نظام های «تئوریک» و هم «پراتیک» ساخته شده اند. از این رو، سطح ایدئولوژیک نه تنها نظام های ایده ها (ایدئولوژی ها به مفهوم دقیق کلمه)، بلکه همچنین نظام های پراتیک کردار-رفتار (سنت ها [moeurs]) را شامل می شود.

ایده ها و سنت ها به شکل دیالکتیکی به هم مرتبط هستند. بنا به موقعیت و تلاقی طبقاتی، ممکن است مابین ایده ها و سنت ها اینهمانی^{۳۱} نسبی یا تام، ناهمخوانی^{۳۲} [décalage] یا تضاد وجود داشته باشد. در مبارزه ی ایدئولوژیک، بسیار مهم است که ایده ها و سنت هایی که صفِ رقیبِ ایدئولوژیک بدانها تجسم بخشیده، به رسمیت شناخته شود، درست همانطور که بسیار مهم است بفهمیم چگونه در میان ایده ها، یا فیما بین ایده ها و سنت ها تفکیک های لازم را ایجاد کنیم. انقلابیون کبیر هم در قلمروی ایده ها و هم در قلمروی سنت ها، همواره می دانستند چگونه این تفکیک ها را ایجاد کرده و از گذشته آنچه «خوب» است را نگاه دارند و در همین حین آنچه «بد»

است را دور بریزند. به هر ترتیب، یک انقلاب ایدئولوژیک الزاماً باید نه تنها انقلابی در ایده ها - یا ایدئولوژی ها - بلکه همچنین انقلابی در کردارها و رفتارهای عملی - یا سنت ها - باشد.

این ماهیت دوگانه ی انقلاب ایدئولوژیک به ما اجازه می دهد دریابیم که گرایشات ایدئولوژیک می تواند علاوه بر /ایده ها، در کردارها و رفتارهای پراتیک نیز ثبت گردد؛ اجازه می دهد دریابیم که «سنت ها» و «عادات کار» و «عادات رهبری» و یک سبک «رهبری» مشخص، حتی زمانی که توسط رهبران سوسیالیست اتخاذ شود، می تواند معنایی ایدئولوژیک داشته و در تخالف با ایدئولوژی انقلابی باشد. بنابراین ایدئولوژی بورژوازی می تواند از سوی پراتیک هایی مشخص و به عبارت دقیق تر، سنت های مشخص سیاسی، تکنیک گرایانه، بروکراتیک و ... رهبران سوسیالیست حمایت یابد. اگر این «عادات کار» و «عادات رهبری» فزونی یابند، دیگر «تزلزلات»^{۳۳} یا نقاط ضعف شخصی نیستند بلکه می توانند نشانه هایی بر تمایز طبقاتی و ایستادن (آگاهانه یا نه) در صف یکی از طرفین مبارزه ی ایدئولوژیک طبقاتی باشند یا بدان بدل شوند. برای مثال، کردار بروکراتیک یا تکنوکراتیک رهبران یک کشور سوسیالیستی، خواه رهبران اقتصادی یا سیاسی یا نظامی، می تواند تکیه گاه های بسیاری را برای تهاجم ایدئولوژیک بورژوازی در حدود قلمروی ایدئولوژیک ایجاد کند.

اگر انقلاب فرهنگی این خطر را جدی گرفته به این علت است که این امر در تطابق با تئوری مارکسیستی ایدئولوژی است. اما در همین حین و همراه با جدی گرفتن این [خطر - م] لازم است تئوری را تعمیق نمود و بدین ترتیب آن را ارتقا داد.

ه) سرانجام اینکه انقلاب فرهنگی اصول مارکسیسم را در خصوص فرم سازمان های خود بکار می بندد.

تاز حزب کمونیست چین در واقع بر این فرض استوار است که سازمان‌هایی ویژه برای انقلاب فرهنگی وجود دارند و از این رو، این سازمان‌ها مجزی^{۳۴} از حزب هستند. آنچه که به وضوح برای بسیاری از کمونیست‌ها مسئله است، وجود این سازمان‌های تازه است که از حزب مجزی هستند.

مسئله‌ی سازمان‌های مبارزه‌ی طبقاتی و مجزی بودن آنها از یکدیگر، مسئله‌ی قدیمی جنبش کارگری است.

این مسئله تا آنجا که موضوع، سازمان مبارزه‌ی طبقاتی اقتصادی (اتحادیه) و سازمان مبارزه‌ی طبقاتی سیاسی و ایدئولوژیک (حزب) بود، توسط مارکس، انگلس و لینن حل و فصل شده بود. این جداگانگی مبتنی بر کارکرد با جداگانگی به لحاظ فرم سازماندهی منطبق بود. اتحادیه یک سازمان توده‌ای (بدون سانترالیسم دموکراتیک) بود. حزب یک سازمان پیشگام (با سانترالیسم دموکراتیک) بود.

تا اینجا، مسئولیت هم مبارزه‌ی سیاسی و هم مبارزه‌ی ایدئولوژیک بر عهده‌ی حزب بوده است. انقلاب فرهنگی این ابداع متحیرکننده یعنی ایجاد نوع جدید، نوع سوم سازمان را اضافه می‌کند: سازمانی ویژه برای مبارزات ایدئولوژیک توده‌ای. شکی نیست که [این سازمان - م] مسئول اجرای تصمیمات حزب است اما از آن مجزی است. بعلاوه، این نوع سازمان تا آنجا که مانند اتحادیه‌ها، یک سازمان توده‌ای است، خود را از حزب متمایز می‌سازد. (این [سازمان - م] بر اساس سانترالیسم دموکراتیک کنترل نمی‌شود: گفته می‌شود که رهبران سازمان‌های انقلاب فرهنگی باید «مانند نمایندگان کمون پاریس» از طریق رای‌گیری انتخاب شوند).

اما آیا این ابداع حیرت‌انگیز در تطابق با اصول تئوری مارکسیسم است؟

به لحاظ فرمی می‌توان گفت مجزی بودن سازمان‌ها از یکدیگر بازتاب مجزی بودن وهله‌ها یا سطوح واقعیت اجتماعی از یکدیگر است. یک سازمان توده‌ای برای سطح

اقتصادی (اتحادیه)؛ یک سازمان پیشگام برای سطح سیاسی (حزب)؛ و یک سازمان توده ای برای سطح ایدئولوژیک (سازمان های انقلاب فرهنگی).

اما شاید نیاز باشد که جلو تر برویم و بپرسیم چرا این نوع سوم سازمان که پیش از این وجود نداشته و ظاهراً نه مارکس و نه لنین انتظار آن را نداشتند، در کشور سوسیالیستی واجب و ضروری گردیده است.

محتاطانه اما نه بدون علت های قوی، می توان بحث کرد که پاسخ به این سوال را می شود در تغییر و تحول موقعیت هم حزب و هم اتحادیه در ارتباط با دولت یک رژیم سوسیالیستی یافت.

بعد از تسخیر انقلابی قدرت، طی دیکتاتوری پرولتاریا، حزب باید رهبری دولت، قدرت دولتی و دستگاه دولتی را بر عهده بگیرد. در چنین شرایطی میان حزب و دستگاه دولتی یک آمیختگی قسمی اما غیر قابل اجتناب رخ می دهد.

بدین ترتیب مسئله ای جدی مطرح است، مسئله ای که لنین آن را با عباراتی دراماتیک در متون مربوط به اواخر زندگی اش («تصفیه ی حزب»، «چگونه باید بازرسی کارگران و دهقانان را تجدید سازمان دهیم؟») برجسته ساخت: چگونه مناسبات میان حزب و دولت را تنظیم کنیم تا از افتادن در دام های بروکراسی و تکنوکراسی و همچنین تأثیرات جدی سیاسی که به همراه دارند، اجتناب کنیم؟

لنین راه حل این مسئله را در یک ارگانیزم می جست: بازرسی کارگران و دهقانان. این ارگانیزم شاخه ای از حزب بود. یک سازمان درست و حسابی نبود، تا چه برسد به اینکه سازمانی توده ای باشد.

مسئله ای که لنین آن را بشکلی دراماتیک مطرح کرد (او آگاه بود که این راه حل فراتر از نیروهای تاریخی بود که آن زمان در اتحاد جماهیر شوروی موجود بودند) چهل سال بعد توسط حزب کمونیست چین و از طریق انقلاب فرهنگی پاسخ یافت.

انقلاب فرهنگی نه با ایجاد ارگانیسمی برای کنترل مناسبات بین حزب و دولت، بلکه با ایجاد یک جنبش و سازمان توده‌ای که وظیفه «اساسی» اش امروز در انقلاب فرهنگی عبارت است از تشخیص و انتقاد از رهبرانی که از توده‌ها بریده‌اند، بشیوه‌ای بروکراتیک یا تکنوکراتیک رفتار می‌کنند، با ایده‌ها، «سنت‌ها» و عادات زندگی و کار و رهبری خود «راه انقلابی» را ترک کرده و «راه سرمایه‌داری» را در پیش گرفته‌اند، به این سوال پاسخ داد.

انقلاب فرهنگی به مسئله‌ای که لنین مطرح کرد راه حلی کاملاً نوین ارائه می‌دهد. نوع سوم سازمان، مسئول انقلاب سوم، باید (هم در وجود و هم در فرم سازمان یابی اش) از حزب مجزی باشد تا حزب را در دوره‌ای که طی آن تا حدودی مجبور و تا حدودی اغوا شده که با دولت ادغام شود، وادار کند تا خود را از آن متمایز سازد.

اگر این تحلیل‌ها علیرغم ماهیت شماتیک‌شان، در اساس صحیح باشند، واضح است که انقلاب فرهنگی بطور مستقیم و غیر مستقیم، برای تمام کمونیست‌ها قابل توجه است.

اهمیت عظیم سیاسی و تئوریک انقلابی فرهنگی این است که یادمانی موقر و باشکوه از درک مارکسیستی از مبارزه‌ی طبقاتی و انقلاب برپا می‌کند. مسئله‌ی انقلاب سوسیالیستی، با تسخیر قدرت و اجتماعی کردن ابزار تولید بطور قطعی حل نمی‌شود. مبارزه‌ی طبقاتی تحت سوسیالیسم و در دنیایی که تهدیدهای امپریالیسم بر آن سایه افکنده ادامه می‌یابد. و بیش از همه در حوزه‌ی ایدئولوژیک است که سرنوشت مبارزه‌ی طبقاتی تعیین می‌شود: پیش‌رفت یا پس‌رفت؛ راه انقلابی یا راه سرمایه‌داری.

عظیم ترین درس های انقلاب فرهنگی از چین و نیز دیگر کشور های سوسیالیستی فراتر می رود. [این درس ها - م] برای تمام جنبش کمونیستی بین المللی قابل توجه است.

[این درس ها - م] به یاد ما می آورند که مارکسیسم نه مذهب تاریخ است، نه اولوسیونیسیم و نه اکونومیسم. به یاد ما می آورند که قلمروی ایدئولوژیک یکی از زمینه های مبارزه ی طبقاتی است و اینکه می تواند نقطه ی استراتژیکی باشد که تحت شرایط مشخص، سرنوشت مبارزه ی میان طبقات در آنجا رقم می خورد. به یاد ما می آورند که رابطه ای به غایت تنگاتنگ میان درک تئوریک از مارکسیسم و مبارزه ی طبقاتی ایدئولوژیک وجود دارد.

به یاد ما می آورند که هر انقلاب کبیر تنها می تواند کار توده ها باشد و آنکه نقش رهبران در همان حین که به توده ها ابزار جهت گیری و خود سازماندهی شان را می دهند و به آنها مارکسیسم لنینیسم را به مثابه ی قطب نما و قانون اعطا می کنند، این است که در مکتب توده ها بیاموزند تا به آنها کمک کنند که اراده شان را بیان کرده و مسائل شان را حل کنند.

مسئله، صدور انقلاب فرهنگی نیست. انقلاب فرهنگی به انقلاب چین، اما درس های تئوریک و سیاسی آن به تمام کمونیست ها تعلق دارد. کمونیست ها باید این درس ها را از انقلاب فرهنگی وام گرفته و بخوبی به کار ببندند.

یادداشت ها

- 1) Cahiers marxistes-léninistes
- 2) conjuncture
- 3) Infrastructure
- 4) Superstructure
- 5) Convergence
- 6) Objectives
- 7) Renmin Ribao
- 8) Regression
- 9) Hierarchy
- 10) Articulation

(۱) این عبارت در ترجمه انگلیسی به objective mechanisms برگردانده شده که در فارسی به سازوکارهای عینی قابل ترجمه است اما با توجه به اینکه این عبارت در متن اصلی به ترتیب Mécanismes objectifs آمده است به نظر صحیح تر می آید اگر سازوکارهای وظایف ترجمه گردد.

- 12) voids
- 13) digestion

(۱۴) نک. درباره مسئله حل صحیح تضاد های درون خلق - مائو تسه تونگ.

- 15) Spontaneous

- 16) Positivism
- 17) Empiricism
- 18) Technicism
- 19) Apolitical
- 20) Evolutionist
- 21) Economist
- 22) Lags
- 23) Distortions
- 24) regressions without repetition
- 25) the last instance
- 26) mechanistic

۲۷) نک. درباره ی تضاد - مائو تسه تونگ.

- 28) Lived
- 29) systems of ideas-representations
- 30) systems of conducts-behaviors
- 31) identity
- 32) discrepancy
- 33) quirks
- 34) Distinct

منابع و مراجع

- Sur la révolution culturelle

<http://scholar.oxy.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1002&context=decalages>

- On the Cultural Revolution

<http://scholar.oxy.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1003&context=decalages&sei-redirect=1&referer=http%3A%2F%2Fwww.google.com%2Furl%3Fsa%3Dt%26rct%3Dj%26q%3DOn%2520the%2520Cultural%2520Revolution%2520Balthusser%26source%3Dweb%26cd%3D1%26cad%3Drja%26ved%3D0CckQFjAA%26url%3Dhttp%253A%252F%252Fscholar.oxy.edu%252Fcgi%252Fviewcontent.cgi%253Farticle%253D1003%2526context%253Ddecalages%26ei%3D1JC0UsryJ9DqoASg64HoDw%26usg%3DAFQjCNFT201Xlvki3Z1cLCJ5VR3HE8ue6A%26sig%26DY-r7w7l3bpe39d1j-sQmeQ%26bvm%3Dbv.58187178%2Cd.cGU>

((پیشتر منتشر شد))



مایاکوفسکی را دریاب، کهنگی را بسوزان!

مایاکوفسکی و دیگران
شهاب آتشکار



مایاکوفسکی دیگر

ولادیمیر مایاکوفسکی (گزیده اشعار)
شهاب آتشکار



داستان واقعی انقلاب مائوئیستی در تبت

مایک ایلی
شهاب آتشکار



چه کاره شوم؟

و. مایاکوفسکی (شعری برای کودکان و نوجوانان شوروی)
شهاب آتشکار

برای دریافت کتاب ها و همچنین ارائه نظرات و انتقادات با آدرس ایمیل زیر تماس بگیرید.

MIR_PUBLICATION@YAHOO.COM

اختشارات مير

... مارکس، انگلس و لنین همواره صریحاً گفته اند
مطلقاً ضروری است که به زیرساختی سوسیالیستی
که بوسیله ی انقلاب سیاسی بنا شده، یک روساخت
ایدئولوژیک متناظر - که سوسیالیستی است -
بخشید. برای اینکه این امر رخ دهد، انقلابی
ایدئولوژیک، انقلابی در ایدئولوژی توده ها لازم است.
این تز بیانگر یک اصل بنیادین در تئوری
مارکسیستی است.

لنین بشدت به این ضرورت آگاه بود و حزب
بلشویک در این زمینه تلاش های عظیمی را بکار
بست. اما شرایط به اتحاد شوروی سوسیالیستی مجال
نداد تا یک انقلاب ایدئولوژیک توده ای را در دستور
کار بگذارد.

حزب کمونیست چین اولین حزبی است که
بواسطه ی کاربست ابزارهایی نوین، خود و توده ها را
در این مسیر قرار داده و اولین حزبی است که این
انقلاب ایدئولوژیک - که عبارت «انقلاب فرهنگی»
بدان اختصاص یافته - را در دستور کار گذاشته
است...